

بشارت شیرینی

● مجتبی برهان

ظهور مردی از فرزندان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در آخرالزمان که زمین را لبریز عدالت و خالی از ستم خواهد کرد، بشارت شیرین آخرین فرستاده خداوند برای بشریت به‌ویژه مسلمانان بود و باوری برای این که سالیان متمادی بر حقایق و حتمیت آن پای فشرده، فرارسیدنش را لحظه شماری کنند. اما این یک مژده غریب نبود تا طرح آن شبهه ایجاد کند که: محمد مبتکر آن برای جذب دل‌های خسته جزیره‌العرب و تزریق امید و قدرت کاذب در روحیه سربازانش بوده است. در حقیقت اعتقاد به آمدن نجات‌دهنده بزرگی که پهنه کره خاکی را تجلی‌گاه پیروزی خیر بر شر، عدالت بر ظلم و نور بر ظلمت خواهد نمود و دولت دادگستر را جای‌گزین حاکمیت زورمدار خواهد کرد، حداقل برای پیروان دیگر ادیان توحیدی و ملت‌هایی که ریشه در تمدن‌های عظیم داشتند ایده‌ای آشنا و مسبوق به سابقه بود. چرا که مسیحیان در انتظار بازگشت عیسی علیه‌السلام هستند و زرتشتیان در انتظار رجعت «پهرام شاه» یا «هوشیدر». هندوها به آمدن «ویشنو» دل بسته‌اند و بودایی‌ها به آمدن «بودا». در میان اقوام ملل گوناگون هم نمونه‌هایی از این دست بی‌شمارند. مانند مصریان باستان که یکی از فرزندان فرعون را ناجی خود می‌پنداشتند. یا اسپانیولی‌ها که منتظر قیام «رودریک» هستند. حتی برخی از طوایف مغول هنوز چشم‌انتظار بازگشتن «چنگیز»ند و چه‌بسیار متجانبان دیگر که فرقه‌های کوچک و بزرگ انسان‌ها امیدوار آمدن خود آنها هستند.

در اینجا با صرف‌نظر از تفاوت در اسامی و مصادیق منجی وعده‌داده‌شده و باتوجه به اشتراک در اصل اعتقاد به آن، مختصراً به چند شاهد گویا از وعده الهی به ظهور موعود در کتب مقدس ادیان مختلف اشاره می‌کنیم.

۱. عهد عتیق

«... اگرچه دیدن‌کرد منتظرش باش؛ زیرا حتماً خواهد آمد و همه امت‌ها را جمع خواهد کرد.»
«... امر خدای لشکرهاست که تمامی امت‌ها و طوایف را برانگیخته و این خانه را از جلال و شکوه

پرکنم.»

«... آن گاه لب‌های پاک را برای خواندن همه به نام خداوند و عبادت همگون به اقوام برگردانم.»
۲. انجیل

«... کمرها را ببندید و چراغ‌ها را روشن نگه دارید و مانند آنان باشید که در انتظار آقای خود هستند. تا هر وقت بیاید و در را بکوبد، بی‌درنگ برایش بگشایید زیرا «پسر انسان» در هنگامی که گمان نمی‌بردید خواهد آمد.»

«... از مولود فرخنده به جهت محفوظ‌ماندن از شر اهریمنان از نظرها پنهان خواهد بود.»

۳. جاماسب نامه (کتاب مقدس زرتشتیان)

«... زرتشت نبی فرمود: مردی از سرزمین اعراب و از فرزندان هاشم که سری بزرگ و تنی بزرگ و ساق‌هایی بزرگ دارد؛ بیرون می‌آید که بر آئین جد خویش است و با لشگری بسیار روی به ایران کند و دادگستر و زمین را آباد کند.»

«... از فرزندان دختر پیامبری که خورشید جهان است، کسی پادشاه شود در دنیا به حکم یزدان که جانشین آخر آن پیامبر باشد. در میان دنیا که مکه باشد و دولت او به قیامت متصل گردد.»

۴. شاکمونی (کتاب مقدس هندوها)

«... پادشاهی و دولت دنیا به فرزند سید خلائق دو جهان «کشن» بزرگوار تمام شود. او کسی باشد که بر کوه‌های شرق و غرب دنیا حکم‌رانی کند. دین خدا یکی خواهد گشت و زنده خواهد شد. نام او ایستاده (قائم) باشد.»

گذشته از نمونه‌های بالا مشاهده تصریحات تعدادی از اندیش‌مندان بزرگ در این زمینه خالی از لطف نیست.

فیلسوف مشهور، برتراند راسل می‌گوید: «دنیا منتظر یک اصلاح‌گر است، تا متحدکننده همه در سایه پرچم و شعار واحد باشد.»

پروفسور محبوب، البرت انیشتین معتقد است: «رسیدن روزی که صلح و صفا در همه جهان حکم‌فرما شده و همه اعضای جامعه بشری دوست و برادر یکدیگر باشند، دور نیست.»

نویسنده و متفکر نامی، برنارد شاو این‌گونه می‌نویسد: «من همه شما را به ابرمرد مصلحی می‌خوانم که تنها رهاننده ماست.»

کوتاه‌سخن آن‌که با اندکی تأمل درباره این اتفاق نظر ادیان و ملل بر باور منجی حتماً خواهیم دانست یقین محکم و اراده استواری از جانب پروردگار متعال در فطرت بشر به ودیعه نهاده شده، تا باتکیه بر آن هیچ‌گاه اسیر ناامیدی و سرخوردگی نباشد و با شوق و امید، چشم به راه جانشین برگزیده خداوند در زمین بماند.

عجل ا... تعالی فرجه و سهل ا... مخرجه

- شب ولادت است، نوار بهتری سراغ نداشتین؟!

با خنده تمسخرآمیزی می‌گوید:

- آقا! نوار جمهوری اسلامی است!

می‌مانم چه جوابی بدهم... یکی از جوان‌ها که شاهد این گفت‌وگو بود، بزم‌شان را با این متلک کامل می‌کند:

- حاج آقا! بفرما به شیرینی دیگه!

این تعارف متلک آمیز را به حساب یک شوخی ساده در شب شادی می‌گذارم و می‌گذرم.

در کوچه‌پس‌کوچه‌ها - هر جا - چند جوان تختی گذاشته‌اند و دور هم نشسته‌اند. بعضی از این جماعت، قلیان هم چاق کرده‌اند و نواری از آن دست نوارها... به هر ترتیب به اندازه سلیقه و فهم‌شان بساط شب شادی را جور کرده‌اند.

در خانه یکی از بستگان نشسته‌ایم برای تریک عید. ناگهان صدای نواری با حجم بالا تمام فضای خانه را پر می‌کند، از آن نوارهای آتشین که آدمی را مثل اسفند بالا و پایین می‌پراند! بنده خدا صاحب‌خانه سری پایین می‌اندازد و می‌گوید: بچه‌های محل باز شروع کردند! پول از ما گرفتن برای جشن که این جور نوارها را پخش کن!

پیشنهاد کرد با هم برویم سر کوچه و تذکر دوباره‌ای بدهیم. شاید از روی همسایه و مهمانش شرم کنند و حداقل کمی ولوم ترانه‌شان را کم کنند.

به جمع‌شان وارد شدیم و تحویل‌شان گرفتیم، خدایی‌اش، جوان‌های خوبی بودن. یکی ازون جوان‌ها گفت:

- آقا! این ترانه وطنی است یعنی اون‌ور آبی نیست. مال ارشاد خودمونه! ولی خوب می‌خواهید نوار مداحی می‌گذاریم...

چند دقیقه‌ای روی تخت نشستیم و گفتیم با آن جوان‌ها شیرینی و شربتی بخوریم. آن‌ها هم همان‌نوازی کردند و نوار مداحی گذاشتند، اما چه نواری! شیرینی در کالمان تلخ شد! سرود جناب‌های مداح کمتر از آن ترانه نبود... بچه‌ها متوجه ناراحتی من شدند اما به روی من نیلورند...

راستی به جوان‌ها به جای ترانه که نباید گوش بدهند، چه چیزی داده‌ایم؟! آخ پشتم! زیر بار این همه سوال و سنگینی آن خم شد!

شب ولادت بود و به پیشنهاد یکی از دوستان رقتیم مجلس جشن. وارد که شدیم دیدیم جناب مداح دارد روضه می‌خواند و چشمه پر اشک است. لحن آقا بوی محرم می‌دهد! ظاهراً دیر رسیده بودیم. بلند شدیم آمدیم بیرون. خواست به بانی مجلس تذکری بدهم، دیدم او پیش‌تر از همه در حال گریه است؛ دلم نیامد عیشش را به هم بزنم. قربان امام زمان بروم که شب ولادتش مردم همه جوهره حال می‌کن! آمدم خانه، تصمیم گرفتم حالا که از تماشای چراغانی و جشن ولادت و... حظی نبردم، حداقل پای تلویزیون بنشینم و فیضی ببرم!

شبکه یک، جوان گریس مالیده و بزک‌کرده‌ای رانشان می‌داد که روی یک موسیقی لب‌خوانی می‌کرد، ترانه‌اش ظاهراً هیچ ربطی به شعبان و انتظار و ولادت آقا نداشت؛ از تکان دست و حرکات موزون خواننده چندش‌م شده بود فوراً زدم کانال دو. بعد کانال سه. هر کدام یا مداح بود یا میزگرد یا خواننده! از خیر تلویزیون هم گذشتم و رفتم سراغ کتاب‌های مرحوم پدرم. چشم به جمال کتابی روشن شد، بی‌اختیار رفتم سراغش و شروع کردم به خواندن، کی شروع کردم و کی تمام شد؟ نمی‌دانم! فقط می‌دانم گم‌شده‌ام را شب‌ولادتی پیدا کرده بودم. می‌خواستم بیایم داخل خیابان و فریاد بزنم شب ولادت آقا است! من آقام را امشب کمی شناختم! شما چه قدر شناخته‌اید...؟! می‌خواستم داد بزنم بیایید این کتاب را بخوانید، لااقل کمی مثل من یک جور دیگر شادی کنید، شادی حق شماست؛ اما چرا این‌جوری؟

ساعت ۲/۵ صبح روز ولادت بود و من احساس کردم صبح تازه‌ای را آغاز کرده‌ام انگار دوباره متولد شده بودم. انگاری آقا به من عیدی داده بود...

